

آیا مسلمانان می دانند چه می خواهند؟

آیا مسلمانان به راستی و به درستی می دانند چه می خواهند؟ پاسخ این پرسش با توجه به روی داده‌های چند دهه بی که گذشت و نیز با نگاه به حوادث چد روز اخیر متأسفانه مثبت نیست. یعنی این که خود مسلمانان به درستی نمی دانند حرف شان چیست و به عنوان شهروندان جهان از کل چه جهان می خواهند. آن چه دیده می شود تنها خشونت کور و افسار گسیخته مانند اعمالی است که داعش، طالبان، بوکو حرام و دیگر گروه های افراطی مسلمان مرتکب می شوند یا در چهار چوب حرکات و جنب و جوش های احساسی و زود گذر و با آتش زدن یکی دو اتومبیل یا یک ساختمان و یکی دو پرچم این و آن کشور ظهور می کند و خیلی زود هم فرو می نشیند.

غرب در حالی که یکی دو قرن است به آزمایشگاهی تمام عیار از اکتشافات و اختراعات تبدیل شده و هر دقیقه و ساعت و روز چیز تازه بی خلق می کند و به بازار عرصه می دارد و از حیث سیاسی و اجتماعی نیز گام هایش بلند تر می شود، مسلمانان فقط نگاه و اعتراض می کنند، اینان در پيله بی که خود تنیده اند فرو رفته و در نتیجه هر روز گام تازه بی به عقب می گذارند. هیچ کشور مسلمانی نیست که تنها بر روی پاهای خود ایستاده باشد، از کوچک و بزرگ شان به مصرف کنندگان محصولات غربی تبدیل شده و از حیث اقتصادی و در نتیجه از نظر سیاسی نیز وابسته به غرب اند. از حیث علمی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی نیز هر روز گام تازه بی به عقب می گذارند و خود را تنها مشغول به یک سلسله حرکات اعتراضی کرده اند که در دراز مدت نه اثر بخش است و نه سودی در بر دارد.

رخ داد های چند روز اخیر حتا ریشه در گذشته و تاریخ شرق و غرب ندارد. با نگاهی به تاریخ اروپا در سده های هفدهم و هجدهم، شور و علاقه اندیشمندان غربی را به اسلام و شرق را نشان می دهد. در فرانسه قرآن در سده هفدهم و در اوج بحث ها و جدال های مذهبی به فرانسه ترجمه شد و بسیاری از فیلسوفان، نویسندگان و شاعران فرانسه از آن استقبال کردند. هائری دومنیرلان یکی از بزرگ ترین نمایان نامه نویس های فرانسه در نیمه اول سده بیستم نوشت: " هنگامی که از مشکلات روزمره خسته و کوفته می شوم، کلید درک روزگارم را نزد شاعران اروپایی پرس وجو نمی کنم. من سراغ چینی ها، عرب ها و به ویژه ایرانی ها می روم. آنها در های آب زندگانی را به روی من می کشایند زیرا سرچشمه ژرف شعرو زندگی نزد آن هاست. " او یکی از دلایل علاقمندی به اندیشمندان شرق را عدم تعصب های مذهبی شان می داند.

حال چگونه شده در آخرین سال های قرن بیستم و در سر آغاز سده بیست و یکم، از یک سو در غرب قلم زنانی پیدا می شوند که علیه مسلمانان می نویسند و از آن سو نیز به جای تعقل، احساسات بر مسلمانان حاکم شده است؟ آیا جهان شرق از داشتن اندیشمندانی که از پس کلام غربیان برآیند محروم شده اند؟ آیا شرایط تاریخی و اجتماعی مسلمانان دیگر به آنان اجازه نمی دهد ابن خلدون، رازی و ابن سینا بی خلق کنند؟

کشاکش مذهبی در همه تاریخ وجود داشته است، اما این کشاکش و جنگ یا میان دو دین مانند مسیحیت و اسلام و یا جدال های داخلی بوده است، اما امروز به نظر می رسد دیگر نمی توان از تقابل مذهبی سخن گفت، دیگر دشمنی مسلمانان با مسیحیت نیست، بلکه با چیز تازه بی است: تا زمانی که کمونیسم بود، مبارزه با این ایدئولوژی بود و اکنون که کمونیسم فروکش کرده است، با لایبسیته و آزادی از جمله آزادی بیان در گیر شده اند.

عباراتی مانند " نقل کفر، کفر نیست " و " عیسا به دین خود، موسا به دین خود " ساخته و پرداخته غربیان نیست، بلکه ضرب المثل هایی که قرن ها پیش در جهان شرق به وجود آمده و باز قرن هاست ورد زبان مسلمانان بوده است. اکنون چه اتفاقی افتاده است که ناگهان کاسه صبر مسلمانان این چنین سرریز شده است که با هر کلام و جمله و عبارتی که در غرب از دهان این و آن بیرون می آید، به جای ارائه پاسخی مستدل و منطقی، از حربه چماق سود می برند؟ مردم بی خبر از قضایا و در مانده به نان شب را تحریک و رگ های گردن شان را متورم می سازند و با چوب و چماق به خیابان می فرستند؟ این توده که هرگز نه سر پیاز بوده و نه ته پیاز، توده بی که نمی داند در جهان و ماورایش چه می گذرد و اساس زندگی اش بر خرابی است، خشمگین و عصیان زده مثنی خرابی بار می آورد و دوباره به اندرون و به زندگی محنت بارش باز می گردد، بی آن که دمی بیندیشد عملش چه سودی در بر داشته است. او تنها خشم سرکوب شده اش را در تکه سنگی که شیشه بی را می شکند یا در چماقی می بیند که باید بر سر یکی فرود آید.

دیروز و امروز تلویزیون های جهان صحنه هایی از تظاهرات مردم در پاکستان را پخش می کنند. برای نخستین جماعتی کت و شلوار و کراوات زده و به اصطلاح از وکلا و تحصیل کردگان پاکستانی در خیابان های لاهور مشت

گره می کردند و عربده می کشیدند و دست آخر پرچم فرانسه را به آتش کشیدند. این هم وظیفه تحصیل کردگان در یک جامعه عقب مانده. پرسیدنی است آیا همه وظیفه تان همین بود؟

این روزها که تنوری " توطئه " میان برخی مردم دوباره گل کرده است، آیا در همین نکته مهم نیست؟ آیا تنها غرب همین را نمی خواهد؟ بر افروختن دیگ خشم و غضب های لحظه یی و انداختن آتش در خرمن احساسات موقتی مردم جهان سوم ، در حالی که خود غرب دارد از حیث اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و نظامی گام به گام تا دور ترین نقاط و حتا تا پستوی خانه مسلمانان نفوذ می کند؟ به راستی آیا حکومت گران و دولت مردان یک میلیارد و اندی مسلمان در آسیا و آفریقا بر این اصل واقف اند؟

بیش از چهار میلیون نفر از مردم فرانسه روز یک شنبه به خیابان آمدند تا از دستاورد های انقلاب شان دفاع کنند. یکی از این دستاورد ها، حق آزادی بیان بود. اگر این راه پیمایی در روزی به جز یک شنبه رخ می داد، می شد آن را یک راه پیمایی دولتی خواند. کاری که خیلی از دولت ها می کنند و یک روز کاری را تعصیل می کنند تا کارگران، دانش آموزان، کارمندان و ارتشیان را به خیابان بکشند. اگر راست های افراطی اعلام راه پیمایی می کردند، می شد خشم و غضب اروپاییان را از جای دیگری دانست. اما چهار میلیون نفر به خیابان آمدند و در سکوت خود و بدون آن که شعار بدهند، از نیاز حیاتی شان، یعنی آزادی پاسداری کردند. بسیاری از مردم می گفتند: من شارلی نیستم، اما آمده ام تا از یک نیاز حیاتی کشور، یعنی آزادی بیان دفاع کنم . به عبارت دیگر، هرچه مسلمانان دنیا خود را روز به روز بیشتر دشمن آزادی از جمله آزادی بیان نشان می دهند و تاب تحمل شان کم تر می شود، هر چه دولت دولت مردان شان گره سانسور و اختناق را روز به روز بر گلوی مردم شان تنگ تر می کنند، زندان ها را انباشته از روزنامه نگاران، وبلاگ نویسان، نویسندگان شاعران و دگر اندیشان می سازند، مردم اروپا بیشتر حریص آزادی می شوند و آزادی را بی حد و مرز می خوانند و هیچ گونه سانسور و قلع و قمع آزادی را بر نمی تابند.

رسیدن تیراژ " شارلی ابدو " به مرز هفت میلیون نسخه ، نشان از همین پای بندی مردم به این اصل از حقوق اساسی انسان ها یعنی آزادی بیان دارد و عکس سیاست مسلمانان است. بسیاری از مردم فرانسه حتا " شارلی ابدو " را نیز نمی شناختند و بسیاری نیز آن را نمی خواندند، اما در لحظه ضروری به پا خاستند تا آزادی به طور عام و آزادی بیان به طور خاص پشتیبانی کنند.

در جهان امروز جنگ آزادی با نا آزادی ره به جایی نمی برد. آزادی و دموکراسی پدیده های غربی و ناشی از یک تلاش مستمر دویست سی صد ساله غربی ها ست. بنابراین آزادی و آزادی بیان و قلم چیزی نیست که با توپ و تشر فراموش شود یا به پستو بخزد. از این روست که می نویسم با کمال تاسف امروز مسلمانان این نکته را درک نکرده اند و به همین جهت به درستی نمی دانند چه می خواهند.

رحمت بنی اسدی